

گذار در ساختار اقتصاد جهانی؛ رفتار اقتصادی قدرت‌های بزرگ در دوره گذار

مهدی هدایتی شهیدانی*

چکیده

اقتصاد همواره به عنوان یکی از اصلی‌ترین مبانی تعامل میان بازیگران جهانی مطرح بوده است. تاکید بر نقش محوری اقتصاد در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ موجب شده است تا در شرایط مختلف، هندسه ساختاری قدرت و به دنبال آن جایگاه ساختاری کشورها دچار تغییر و تحول شود. این جابجایی‌ها منجر به ایجاد تغییرات جدی در میزان تأثیر و نفوذ بازیگران، و تلاش فراگیر از سوی قدرت‌های نوظهور برای بازتعریف هنجارها، قواعد و ترتیبات نهادی متداول گردیده است. دوران گذار، مقطعی سیال برای فضای اقتصاد جهانی محسوب می‌شود که الگوهای رفتاری منحصر بفردی را برای اصلی‌ترین بازیگران ساختار جهانی به همراه خواهد داشت. براین اساس، پرسش کلیدی مقاله آن است که در دوران گذار، مجموعه کنش‌ها و واکنش‌های قدرت‌های جهانی نسبت به تحولات ساختار اقتصادی جهان از چه مولفه‌هایی برخوردار خواهد بود؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که موج فراگیر انتقال جریان‌های سرمایه‌ای و تجاری از حوزه اقتصادهای غرب‌محور (به رهبری ایالات متحده) به سایر جهات (چین، برزیل، هند، روسیه و ...) در حال پراکنش می‌باشد که موجب شده تا بتوان دو نوع الگوی رفتاری را مشاهده کرد. از یک سو برای ممانعت از آسیب‌پذیری و نیز ترمیم نقایص ساختار فعلی، اقدامات قابل توجهی از سوی ایالات متحده در حال پیگیری است. و از سوی دیگر، واکنش‌ها و رغبت بازیگران نوظهور برای بنای نظم نوین اقتصادی زمینه اصطکاک حداکثری را در ساختار نظام بین‌الملل فراهم آورده است.

واژگان کلیدی: دوران گذار، اقتصاد جهانی، قدرت‌های نوظهور، ایالات متحده، نظم نوین اقتصادی

۱. استادیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

* mehdi.hedayati88@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱/۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۴

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره هشتم، شماره پیاپی بیست و هشتم، صص ۹۱-۱۲۲

مقدمه:

شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل از ماهیتی بسیار متزلزل و متحول برخوردار می‌باشد. این ویژگی خود را از حوزه‌های سیاسی به حوزه‌های اقتصادی تسری داده است. به گونه‌ای که با وجود استمرار و تسلط روندهای اقتصادی غرب‌محور در دوران ۵۰ سال گذشته، میزان سرمایه‌گذاری در اقتصاد قدرت‌های نوظهور براساس آمارهای نهادهای اقتصادی معتبر افزایش یافته است. نتیجه این تحول آن است که با توجه به افزایش میزان سرمایه‌گذاری‌ها در حوزه‌های اقتصادی قدرت‌های نوظهور، رویکردهای آتی سایر واحدهای سیاسی در حال توسعه نیز به سمت این بازیگران تمایل فزاینده‌تری خواهد یافت. در واقع ساختار اقتصادی دنیا، در حال تجربه تحولات بسیار شدیدی است. این تحولات بعضاً موجب تکانه‌های جدی در بازارهای جهانی و منطقه‌ای می‌شوند و به نوعی آغازکننده تغییرات اساسی در آن‌ها قلمداد می‌گردند. تا همین اواخر، جهان غرب شرایط و قوانین خود را بر سایر بخش‌های نظام اقتصادی جهانی دیکته می‌کرد؛ اما با توجه به افزایش میزان سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای نوظهور، افزایش میزان رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی سایر بازیگران چرخش‌های عمده‌ای در مدار اقتصادی نظام جهانی مشاهده می‌شود.

روند پر شتاب رشد اقتصادی کشورهای نوظهور نسبت به سایر اقتصادهای بزرگ جهان موجب افزایش سهم این کشورها در تولید ناخالص جهان و ارتقاء رتبه آن‌ها شده است. رشد اقتصادی کشورهایی همچون چین، برزیل، هند، آفریقای جنوبی و روسیه سهم بسزایی از اقتصاد جهانی را به خود اختصاص داده است. به طوری که در سال ۲۰۱۶ کشور چین بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار به آمریکا کالا صادر کرد. این رقم موجب نگرانی ایالات متحده و تا حدودی اروپا از بازتعریف هنجارها، قواعد و ترتیبات نهادینه شده غربی از سال ۱۹۴۵ به این سو توسط کشورهایی همچون چین، هند، برزیل، روسیه و دیگر قدرت‌های درحال ظهور به نفع خود شد. به عنوان نمونه، تبدیل پروتکل کیوتو به توافق جهانی در مبارزه با تغییرات آب و هوایی (توافق زیست‌محیطی پاریس)، و یا فعال کردن بازارهای بیشتری از طریق تجارت آزاد در مذاکرات دور دوحه (۲۰۰۱) در

1. Paris climate accord (Paris Agreement)

محدودسازی و ایجاد تحولات یادشده نقش به‌سزایی داشته‌اند. رشد و ظهور سازمان‌های منطقه‌ای نظیر آسه‌آن، سازمان همکاری شانگهای، اتحادیه آفریقا، و گروه بریکس چالش‌های دیگری بودند که تحلیل‌گران در مورد تقابل آن‌ها با ترتیبات نهادی و اقتصادی در جریان، گمانه‌زنی‌های فراوانی را منتشر می‌کردند. اکنون براساس آمارهای منتشرشده، اقتصاد جهانی در مرحله‌ای از مقطع زمانی قرار گرفته است که نشانه‌های تحقق پیش‌بینی‌های پیشین، در حال رونمایی می‌باشد. پرسش اصلی مقاله براساس مقدمه ذکرشده آن است که رفتار اقتصادی هریک از طرفین این رقابت نسبت به یکدیگر در دوران گذار از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ فرضیه پژوهش آن است که در دوران گذار، اقتصادهای غرب‌محور به استمرار رفتار رقابتی و کنترل‌گرایانه نسبت به قدرت‌های نوظهور در نظام اقتصاد جهانی از طریق اداره و مهار نیروهای موازنه‌دهنده اقتصادی ادامه خواهند داد. این الگو از طریق ایجاد گسست در پیوند میان رقبا، نادیده گرفتن و حتی زیر پا نهادن ترتیبات نظم وضع‌شده قبلی از طریق تصویب تعرفه‌های گمرکی بر اقلام واردشده از طریق قدرت‌های اصلی و به راه‌اندازی جنگ‌های تجاری کوتاه‌مدت و کم‌شدت همچون جنگ ارزی استمرار خواهد داشت. روش پژوهش حاضر استفاده از آمارهای مراکز و نهادهای معتبر و اعتبارسنجی آن‌ها براساس روش‌های استنادی و تطبیق آن با ملاک‌ها و واقعیات سیاسی خواهد بود. در نتیجه برای پاسخ به پرسش پژوهش و اعتبارسنجی فرضیه ارائه‌شده تلاش گردیده است تا از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی که بیان‌کننده چگونگی و میزان رشد و تنزل اعتبار و درجه اقتصادی قدرت‌های بزرگ هستند، بهره‌برداری شود.

۱. رویکرد نظری: رئالیسم اقتصادی

نظریه رئالیسم یکی از قدیمی‌ترین پارادایم‌ها در میان نظریات روابط بین‌الملل و البته اقتصاد سیاسی بین‌الملل محسوب می‌شود. اگرچه رویکردهای رئالیستی به واسطه تأکید بیش از اندازه بر تعاملات سیاسی و امنیتی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، اما طیف وسیعی از اقتصاددانان سیاسی از این نظریه برای توصیف روابط اقتصادی میان کشورها استفاده

می‌کنند. از جمله دلایلی که موجب شده تا رئالیسم برای اقتصاد سیاسی بین‌الملل مناسب تشخیص داده شود آن است که مفاهیم تاکیدشده رئالیسم همچون قدرت و قابلیت‌های نظامی به‌گونه‌ای مؤثر به انباشت سرمایه و توسعه اقتصادی کشورها مربوط می‌شوند.

بسیاری از رئالیست‌های کلاسیک ارتباط خود را با روابط اقتصادی نشان داده‌اند. به عنوان نمونه ای.اچ کار^۱ می‌نویسد: "علم اقتصاد پیش‌فرض یک نظم سیاسی احتمالی است؛ منتهی مطالعه آن بدون سیاست هیچ‌گاه نمی‌تواند سودآورانه باشد" (Carr, 117: 2001). چنین نگرشی ریشه در این مسئله دارد که قدرت اقتصادی زمینه‌ساز قدرت سیاسی می‌باشد؛ و در واقع هرچقدر یک اقتصاد بزرگ‌تر باشد، شرایط برای امکان تأمین دفاع ملی پیشرفته‌تر در آن بیشتر میسر خواهد بود. کار معتقد است که فرسایش اقتصاد یک کشور رقیب همچون شکست ارتش آن کشور بسیار وخیم و هزینه‌زا خواهد بود. از منظر کار، قدرت اقتصادی به عنوان ابزار نفوذ در دو شکل مورد استفاده قرار خواهد گرفت: صادرات سرمایه و کنترل بازارهای خارجی. دیپلماسی دلار ایالات متحده می‌تواند به عنوان مثال خوبی برای نشان دادن اهمیت صادرات سرمایه معرفی شود. کنترل تجاری نیز پیش‌تر از طریق موافقت‌نامه‌های تجاری متقابل به انجام می‌رسید. مثلاً، امپراتوری بریتانیا کالاهای مصرفی خود را از کشورهای خریداری می‌کرد که جزو مصرف‌کنندگان عمده ذغال سنگ و کالاهای تولیدی این کشور به شمار می‌رفتند. بنابراین قدرت خرید در اقتصاد جهانی به عنوان یک دارایی حیاتی بین‌المللی برای نفوذ سیاسی به شمار می‌رود (Carr, 2001: 125-126).

پارادایم رئالیسم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل برای توصیف توسعه تاریخی روابط اقتصادی بین‌الملل و جنگ‌های مرتبط با آن مناسب می‌باشد. منتهی رویکردهای سنتی‌تر همچون مرکانتیلیسم و ملی‌گرایی اقتصادی در تبیین موضوعاتی همچون رشد و گشایش اقتصادی، تجارت آزاد و تحرک سرمایه در ادوار مختلف ناموفق بوده‌اند. برخی از رئالیست‌ها از نظام اقتصادی مبتنی بر هژمونی اقتصادی حمایت به عمل آورده‌اند. به عنوان نمونه در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی، برخی از اندیشمندان، نظریه ثبات هژمونیک را پیشنهاد کردند. استدلال اصلی این نظریه آن بود که یک قدرت هژمون خواهد

1. Edward H. Carr

توانست قوانین اقتصادی جهانی، رژیم‌ها و نهادهای مرتبط با آن را ایجاد کند، ثبات و گشایش اقتصادی را برای همه اعضا حفظ کند. همان‌طور که امپراتوری روم تجارت آزاد را به عنوان ابزار تسلط در پیش گرفت، ایالات متحده نیز پس از جنگ جهانی دوم سیستم اقتصادی جهانی را براساس تجارت آزاد و گردش سرمایه ایجاد کرد. این الگو به ایجاد سازمان‌های بین‌المللی همچون سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی منجر شد. ایالات متحده، برنامه بازسازی اروپا را که عمدتاً به عنوان طرح مارشال شناخته می‌شود، با هدف مقابله ایدئولوژیک نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و با شعار حذف موانع تجاری و تسهیل رشد اقتصادی مورد پیگیری قرار داد. آمریکا درصدد بود تا از رفتن اروپا در دامن شوروی و کمونیسم جلوگیری کند. تشکیل جامعه اروپا نیز به منظور تقویت اقتصاد کشورهای مرکزی و غربی این قاره در دوران جنگ سرد به شمار می‌رفت. بسیاری پایان جنگ سرد و رفع تهدید خارجی همچون کمونیسم را دلیلی بر به خطر افتادن یکپارچگی کشورهای اتحادیه قلمداد می‌کنند. تأثیر دیگر این موضوع بر افول رهبری اقتصادی جهان به هژمونی ایالات متحده ختم خواهد شد.

در این لحظه می‌توان مشاهده کرد که چگونه حمایت‌گرایی زمینه فروپاشی تدریجی نظم اقتصادی کنونی را با خود به همراه خواهد داشت. در واقع همان‌طور که امپراتوری بریتانیا پس از جنگ جهانی اول به واسطه حمایت‌گرایی اقتصادی با فروپاشی مواجه شد، سرنوشت مشابهی را نیز می‌توان برای ایالات متحده متصور بود. به طور کلی هرگونه افول در میزان توانمندی آمریکا نتیجه مستقیمی بر ساختار اقتصاد جهانی خواهد داشت (Kindleberger, 2003: 80).

هژمونی براساس مجموعه‌ای از قوانین و هنجارهایی که تنظیم‌کننده اقتصاد جهانی هستند، شکل می‌گیرد. در این ساختار، رژیم‌های بین‌المللی نقش تعیین‌کننده‌ای در فرایند توزیع ثروت در اقتصاد جهانی ایفا می‌کنند. براین اساس می‌توان پی برد که مفاهیمی همچون مزیت‌های نسبی و مطلق برای کشورها در تجارت بین‌الملل تا چه اندازه مهم هستند؟ مثلاً برخی مزیت‌های نسبی را مانعی برای همکاری بین‌المللی قلمداد می‌کنند. این دیدگاه توسط رئالیست‌هایی همچون استفان کراسنر^۱ نیز برای فهم موضوع رژیم‌ها

1. Stephen Krasner

مورد استفاده قرار گرفته بود. او معتقد بود که کشورهای اصلی نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند تا این رژیم‌ها را برای منافع خود طراحی کنند. این طراحی شامل شرایط تجارت، توزیع مزیت‌ها از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و رشد اقتصادی می‌باشد. در این رویکرد ایجاد رژیم‌ها به قدرت و منافع وابسته است (Krasner, 1982: 205). در نتیجه، براساس اصل تخصصی‌شدن کارکردها- مطرح شده توسط دیوید ریکاردو^۱ همه کشورها باید از مزیت‌های موجود در یک نظام اقتصادی با کارکرد مشخص منتفع شوند. در این ساختار، هژمون جهانی به دنبال طراحی رژیمی جهت پیشبرد رهبری خود می‌باشد. همزمان، رژیم‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که سایر کشورها و منافع اقتصادی را برای حفظ این نظم متمایل شوند. این شیوه، به قدرت هژمون امکان استفاده انحصاری از موضوعات اقتصادی و نهایتاً تسهیل نفوذ سیاسی‌اش را فراهم می‌کند.

گیلپین^۲ معتقد است که مطالعه رژیم‌ها برای اندازه‌گیری مزیت‌هایی که مستقیماً قدرت سیاسی را متأثر می‌کنند، ضروری می‌باشد (Gilpin, 2001: 78). اما باید این نکته را در نظر داشت که مفروضات اولیه نظریات اقتصادی- که معتقدند تجارت آزاد برای همه کشورها دستاوردهای مطلق را به ارمغان می‌آورد-، به واسطه عدم در نظر گرفتن قالب‌های فکری نخبگان سیاسی مورد تردید قرار دارند (Kirshner, 2009: 37). بسیاری از رئالیست‌ها معتقدند که نظم اقتصادی جهانی لیبرال، تنها به نفع آمریکا شکل گرفته است. سوزان استرنج^۳ یکی از این افراد بود که اعتقاد داشت سیاست‌های اقتصادی آمریکا، بر کل اقتصاد جهانی تأثیر منفی بر جا نهاده است. از نظر او قدرت نامحدود آمریکا عاملی است که منجر به کسری بودجه شدید در این کشور شده است (Strange, 1997).

نظام اقتصادی دنیای امروز براساس الگوی رژیم‌هایی که پس از جنگ دوم جهانی توسط آمریکا تنظیم شد، به پیش رفته است. حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و با استقلال کشورهای جدید، این نظام فراگیرتر شد. رئالیست‌ها، نظام اقتصادی کنونی جهان را انعکاس توزیع قدرت در کل ساختار می‌دانند. اگرچه باید این مسئله را

1. David Ricardo
2. Robert Gilpin
3. Susan Strange

در نظر داشت که کشورهای در حال توسعه و قدرت‌های در حال ظهور با توجه به میزان نفوذ خود در این نظام، از جایگاه و قدرت اقتصادی خود به شدت ناسازگار هستند. در این راستا، کشورهایی همچون چین و روسیه در تلاش هستند تا سازوکارهای اقتصادی مستقلی را (همچون بانک توسعه بریکس) به عنوان جایگزین نهادهای تحت رهبری آمریکا همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول ایجاد کنند. علاوه بر این نهادسازی‌های اعتراضی، شاهد بلوک‌بندی‌های تجاری منطقه‌ای نیز هستیم که خود را در قالب سازمان همکاری‌های اقتصادی اوراسیایی (اتحادیه اوراسیایی)، سازمان همکاری‌های شانگهای و یا منطقه آزاد تجاری آسه‌آن-چین به نمایش می‌نهند.

در چنین بستری، رفتارهای تهاجمی کشور هژمون یعنی استفاده از توانایی‌های اقتصادی برای افزایش قدرت و استمرار رهبری خود، به منزله تلاش برای رفع جاه‌طلبی‌های آن تلقی می‌گردد. نمونه بسیار مهم این رویکرد در وضع تحریم‌های یکجانبه و همچنین وضع تعرفه‌های سنگین از سوی آمریکا نسبت به رقبای جهانی و منطقه‌ای قابل مشاهده است. دو موضوع یادشده تأثیر به‌سزایی بر ساختار تجارت بین‌المللی از خود بر جای نهاده‌اند. در شرایط جدید، به راحتی می‌توان بیش از هر زمان سیاسی‌شدن روابط اقتصادی را در جهان غیرقابل اجتناب دانست. چرا که ابزارهای نظامی نسبت به قبل ناکارآمدی خود را به اثبات رسانده‌اند؛ به طوری که ایجاد بی‌ثباتی در ابعاد جهانی تبدیل به اصلی‌ترین دست‌آورد رویکردهای سخت‌افزارانه شده است. در دوره معاصر، بازیگران جهانی به این نتیجه رسیده‌اند که فشار اقتصادی می‌تواند بیشترین هزینه‌ها را نسبت به جنگ نظامی بر سایر رقبای بر جای نهد.

۲. نشانه‌های گذار در اقتصاد بین‌الملل

بسیاری از اندیشمندان معتقدند که جهان اکنون در دوران گذار به سر می‌برد، چرا که در حال تجربه تحولات بسیار شدیدی است که خود را از حوزه سیاسی به حوزه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل رسانده است. این تحولات بعضاً موجب تکانه‌های جدی در بازارهای جهانی و منطقه‌ای می‌شوند و به نوعی آغازکننده تغییرات اساسی در آنها قلمداد می‌گردند. به عنوان نمونه تا همین اواخر، جهان غرب شرایط و قوانین خود را بر

سایر بخش‌های نظام اقتصادی جهانی دیکته می‌کرد؛ از جمله آن قوانین می‌توان به مقررات تجارت بین‌الملل، سیستم ارزی، فنآوری‌ها، ارتباطات اقتصادی، معاملات بازار سرمایه، سرمایه‌گذاری مستقیم در تولید، کنترل منابع مواد خام و غیره اشاره نمود. چنین سلطه‌ای عمدتاً به شرایطی باز می‌گردد، که به موجب آن، نظام روابط اقتصادی کنونی دنیا به واسطه نتایج حاصله از جنگ جهانی دوم پی‌ریزی گردید و ترسیم این سیستم و قوانین کارکردی آن توسط ایالات متحده آمریکا، به مثابه بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی دوران پس از جنگ به انجام رسیده بود.

پس از مدتی از پایان جنگ، یک خط ارتباطی قوی میان آمریکا و کشورهای اروپای غربی که بار دیگر احیا شده بودند، برقرار گردید. شرکت‌های چندملیتی بزرگ در این ایام نقش کلیدی را در شکل‌گیری نظام حکمرانی جهانی اقتصاد دنیا ایفا کردند. مهم‌ترین تصمیمات اقتصادی از درون سازوکار سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی اتخاذ می‌شد. پس از آن، این تصمیمات خود را در قالب بیانیه‌ها و اظهارات گروه هفت منعکس می‌کردند و از طریق سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی که غالباً تحت نفوذ کشورهای غربی بودند، اجرایی‌سازی می‌شدند. از جمله این سازمان‌ها می‌توان به صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه، و موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (که بعدها تبدیل شد به سازمان تجارت جهانی) اشاره کرد.

در این فرایند، اقتصادهای در حال توسعه از دایره تصمیم‌گیری خارج بودند، به طوری که صرفاً مجبور به اجرای قواعد بازی تعریف شده از سوی ساختارهای غربی و در راستای تکمیل چرخه منافع آنان (غربی‌ها) بودند. قوانین تجارت بین‌الملل همه شرایط را برای مبادله نابرابر ایجاد کرده بود. قیمت تمام‌شده محصولات تولید شده کشورهای غربی بسیار بالا بود؛ در حالی که قیمت مواد اولیه که اساس صادرات کشورهای در حال توسعه را تشکیل می‌دادند، بسیار پایین تنظیم شده بود. به بیان دیگر، اقتصاد جهانی به نحو بارزی نماینده یک جهان تک‌قطبی بود.

این روند در سال‌های اخیر به شدت دچار تحولات بنیادین شده است. گزارش کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل متحد به این موضوع اشاره می‌کند که جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در درون اقتصادهای در حال توسعه و در حال گذار از

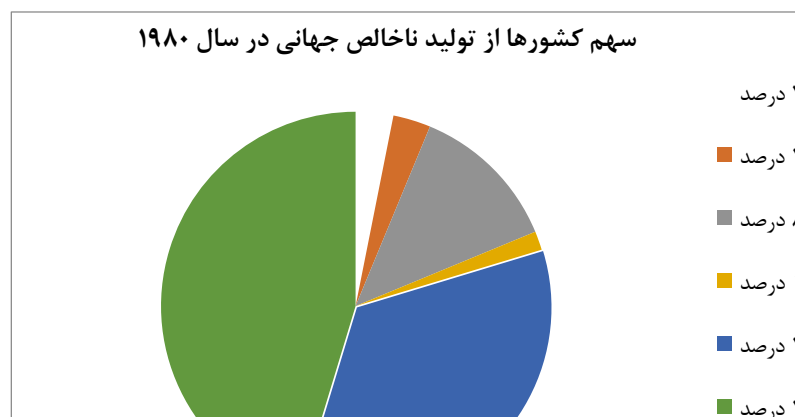
سرعت بیشتری برخوردار است. در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳ میلادی، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در مقیاس جهانی در هر سال ۵ درصد رشد داشته است، حال آنکه این شاخص در کشورهای در حال توسعه به چیزی حدود ۱۷ درصد رسیده بود. از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۰۷، اقتصادهای توسعه یافته موفق شدند تا نسبت به اقتصادهای در حال توسعه تا سه برابر بیشتر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را به خود جذب کنند. اما در سال ۲۰۱۲، اقتصادهای در حال توسعه برای اولین بار نسبت به غرب موفق شدند سرمایه‌گذاری خارجی بیشتری را جذب کنند. چین، روسیه، هند و ... از جمله این کشورها محسوب می‌شدند که موفق شد سرمایه‌گذاری خارجی فزاینده‌ای را در درون اقتصاد خود جذب کنند (UNCTAD, 2015: 5).

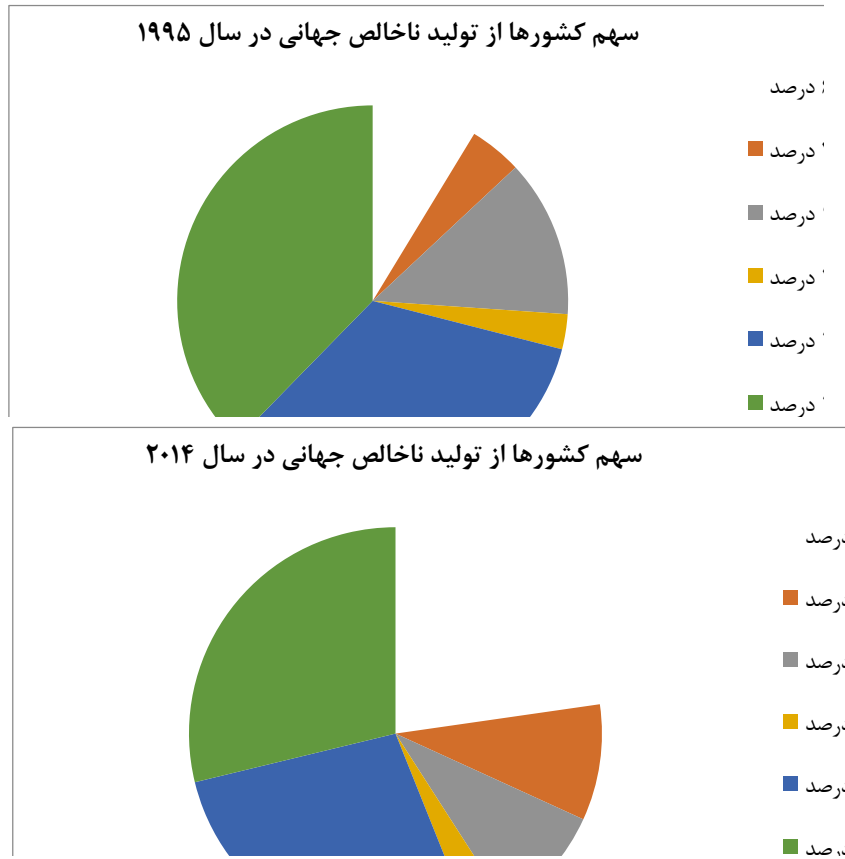
در سال ۲۰۱۴ میزان ورود سرمایه‌گذاری خارجی به اقتصادهای صنعتی به رقمی در حدود ۴۹۸٫۸ میلیارد دلار کاهش یافت که این عدد حکایت از سقوط ۲۸ درصدی نسبت به سال قبل خود بود. در سوی مقابل، جریان سرمایه‌گذاری به کشورهای در حال توسعه با رقم ۶۸۱٫۴ میلیارد دلاری رشد ۲ درصدی را به خود تجربه می‌کرد که ۴۸٫۱ میلیارد دلار از این رقم توسط اقتصادهای در حال گذار دریافت شده بود. بنابراین سهم اقتصادهای در حال توسعه و در حال گذار برای میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی در سال ۲۰۱۴ چیزی حدود ۵۹٫۴ درصد بود، در حالی که در سال قبل به ۵۲٫۵ درصد می‌رسید (UNCTAD, 2015: 71).

امروزه اقتصادهای در حال توسعه تقریباً نیمی از ۱۰ دریافت‌کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی محسوب می‌شوند. در چنین شرایطی است که تدریجاً موقعیت ایالات متحده به مثابه یک رهبر جهانی در شرایط ورود جریان سرمایه‌ای به تدریج تضعیف می‌گردد. این در حالی است که در سال ۲۰۰۰ آمریکا بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار (۲۲ درصد از کل سهم جهانی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی) دریافت کرده بود، در سال ۲۰۱۴ این مقدار فقط به ۹۲٫۴ میلیارد دلار رسید؛ یعنی چیزی کمتر از ۸ درصد جهانی. براین اساس آمریکا پس از چین و هنگ‌کنگ در رتبه سوم قرار گرفته است. به عنوان نتیجه باید گفت که چشم‌انداز جغرافیایی اقتصاد جهانی در حال تغییر بوده و صنایع مهم حرکت شتابان خود را از غرب به سایر مناطق ژئوپلیتیکی حوزه اقتصاد به سرعت آغاز

کرده‌اند. که در نتیجه شاهد تغییر توازن در جایگاه نیروهای اقتصاد جهانی خواهیم بود. اگرچه در ۱۹۹۰، براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، اقتصادهای توسعه‌یافته غربی مسئول تولید ۸۰ درصد تولید ناخالص جهانی در قیمت‌های کنونی (شامل ۵۸,۳ درصد برای ایالات متحده و کشورهای حوزه یورو) بودند، در سال ۲۰۱۰ این رقم به ۶۵,۷ درصد کاهش یافت (که شامل ۴۹ درصد برای آمریکا و کشورهای اروپایی بود)، در سال ۲۰۱۴ این میزان به ۵۵,۱ درصد رسید که ۳۴,۵ درصد آن مربوط به کشورهای قاره اروپا بود (Centre for Economic Research, 2016: 7).

تولید ناخالص داخلی نیز یکی دیگر از شاخص‌های اقتصادی است که برای سنجش تغییرات قدرت کشورها در جهان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بر این اساس، آمارها نشان می‌دهد که از دهه ۱۹۸۰ تاکنون شتاب تحولات مثبت اقتصادی و میزان سهم کشورهای هم‌چون چین با تحولات رو به رشدی همراه بوده است. اشکال زیر به خوبی گویای این تحولات در طی سی سال گذشته می‌باشند.



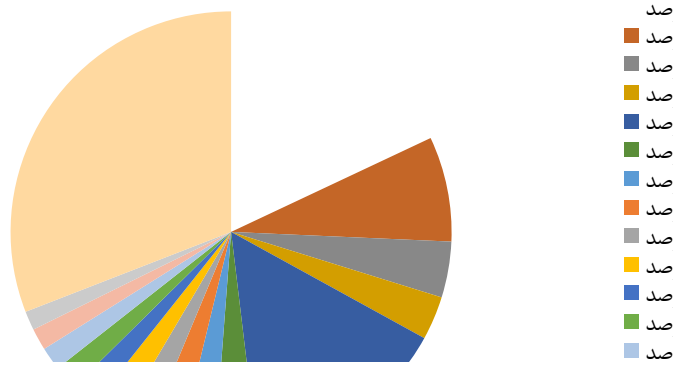


Source: Layne, 2012: 206¹.

آمار صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۷ نشان می‌دهد که سهم تولید ناخالص داخلی کشورها در اقتصاد جهانی براساس قدرت برابری خرید دچار تحولات قابل توجهی شده است. براساس این ارقام، چین سهم بیشتری نسبت به ایالات متحده از اقتصاد دنیا را در سال ۲۰۱۷ به خود اختصاص داده است.

۱. توضیح آن‌که، ارقام این نمودار برای سال ۲۰۱۴ براساس برآوردهای احتمالی تخمین زده شده است که در مقیاس نزدیکی منطبق با داده‌های همان سال ارائه شده است.

سهم ۱۵ اقتصاد اول دنیا از تولید ناخالص جهانی در سال ۲۰۱۷



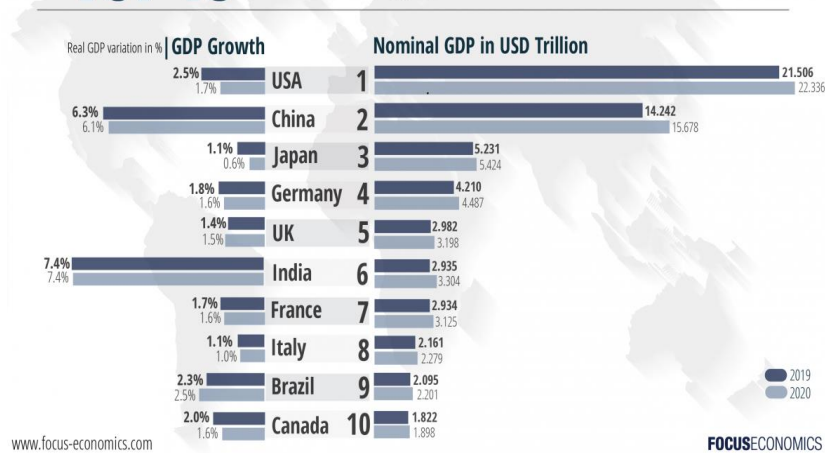
Source: IMF, 2018: 62-63

علی‌رغم مواجهه با چالش‌هایی در سطوح داخلی و چشم‌انداز آتی اقتصاد پرنوسان جهانی، اقتصاد ایالات متحده آمریکا هنوز به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان محسوب می‌شود و براساس برخی از برآوردها، انتظار می‌رود که تولید ناخالص داخلی این کشور در پایان سال ۲۰۱۹ میلادی بیش از ۲۱ تریلیون دلار باشد. این یعنی آن که با سهمی نزدیک به ۲۰ درصد، اقتصاد آمریکا هنوز بالاتر از اقتصاد چین قرار خواهد داشت. رشد چشمگیر اقتصاد چین در سال‌های گذشته این کشور را به دومین اقتصاد بزرگ دنیا طی دهه‌های گذشته تبدیل کرده است. در سال ۱۹۷۸، زمانی که چین برنامه اصلاحات اقتصادی را آغاز کرد، با ۲۱۴ میلیارد دلار، تولید ناخالص داخلی آن در جایگاه نهم رده‌بندی جهانی قرار داشت. ۳۵ سال بعد، با افزایش تولید ناخالص داخلی به رقم ۹٫۲ تریلیون دلار، پکن توانست در جایگاه دوم اقتصاد جهانی بایستد. با این حال اقتصاد چین از سال ۲۰۱۰ به بعد روند رشد اقتصادی خود را در سطح ۷ درصد ثابت نگه داشته است که رقمی کمتر از نرخ رشد ۱۰ درصدی پیش از بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ محسوب می‌شود. از سال ۲۰۱۴ به بعد در چارچوب رویکرد "نیو نرمال" که شی جین پینگ در سخنرانی خود به آن اشاره کرده بود، تحلیل‌گران رفتار اقتصادی چین را مبتنی بر رشد اقتصادی متوسط، اما پایدار و بلندمدت مورد ارزیابی قرار می‌دهند. در

1. New Normal (به معنای عادی [معمولی] جدید)

شکل زیر برآوردها نسبت به نرخ تولید ناخالص داخلی ۱۰ اقتصاد بزرگ در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ به نمایش گذاشته شده است. تحلیل نمودار زیر نشان می‌دهد که در فاصله دو اقتصاد اول (آمریکا و چین) در دو سال آینده نسبت به سایرین با اختلاف محسوسی به پیش خواهد رفت.

TOP 10 The World's Biggest Economies for 2019 and 2020



Source: (focus-economics.com, 8 Nov 2018)

۳. نشانه‌های فرسایش در هژمونی قدرت اقتصادی

یکی از موضوعاتی که در چند دهه اخیر بسیار مورد بحث و جدال اندیشمندان حوزه مطالعات بین‌المللی واقع شده است، افول قدرت اقتصادی ایالات متحده (پس از فرسایش نسبی) و یا ترمیم‌پذیری آن در سال‌های پیش‌رو می‌باشد. در روندهای تاریخی معاصر، هزینه‌های فزاینده آمریکا در جنگ ویتنام و مسائل مربوط به افزایش هزینه‌های منابع انرژی در دهه ۱۹۷۰ همواره از جمله مواردی به شمار می‌رفتند که توسط تحلیل‌گران برای تحکیم نظراتشان پیرامون افول قدرت اقتصادی آمریکا مورد استناد قرار می‌گرفتند. به عنوان مثال، پُل کندی در کتاب *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ*، کسری فزاینده اقتصاد آمریکا را نتیجه زیاده‌خواهی‌های بین‌المللی این کشور می‌دانست که با توجه به خیزش کشورهای هم‌چون چین، ژاپن و جامعه اقتصادی اروپا زمینه افول نسبی آمریکا را تا پایان قرن بیستم فراهم خواهند ساخت. در قرن ۲۱، علاوه بر موضوعات

۱۰۳

روابط بین‌الملل

گذار در ساختار
اقتصاد جهانی؛
رفتار اقتصادی
قدرت‌های بزرگ
در دوره گذار

اقتصادی، روندهای دیگری همچون سیاسی، جمعیتی، فرهنگی و حتی فناورانه به مثابه زمینه‌های افول ایالات متحده مورد اشاره اندیشمندان قرار گرفتند. با این حال، مخالفان این نظرات، معتقدند که ایالات متحده در درون ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود از یک ویژگی ترمیم‌پذیری ذاتی نیرومند برخوردار است که به این کشور اجازه می‌دهد تا همچنان به عنوان قدرت برتر قرن گذشته در سده جدید نیز به سروری پردازد (تریف، ۱۳۹۳: ۱۰۴).

بررسی نشانه‌های اقتصادی و بعضاً سیاسی در طی دو دهه اول قرن بیست و یکم نشان می‌دهند که ادعاهای معتقدان به افول تدریجی قدرت ایالات متحده در حال تحقق است. چرا که بسیاری از داده‌های مورد ادعای آنها واقعی‌تر و باورپذیرتر جلوه می‌کنند. افرادی همچون کریستوفر لین^۱ معتقد هستند که ادعاهای فرید ذکرینا در کتاب *جهان‌پسا آمریکایی*^۲، نماینده نگرش مرسوم در تشکیلات سیاست خارجی آمریکا است. این نگرش افول آمریکا را همواره امری موهوم قلمداد می‌کند و تفوق آمریکا را ویژگی تقریباً دائمی سیاست جهانی معرفی می‌کند. با این حال لین ادعای افرادی همچون ذکرینا و جوزف نای را رد می‌کند. به اعتقاد لین دوران چیرگی آمریکا به واسطه وجود ۴ عامل بهم‌پیوسته با سرعت زیادی رو پایان است. عامل اول از نظر او، انتقال مرکز ثقل جهان از یورو-آتلانتیک به سمت آسیا می‌باشد. براین اساس بخش قابل توجهی از روندهای اقتصادی دنیا شامل استخراج، تولید، توزیع، قاعده‌سازی و اثرگذاری در قاره آسیا به انجام خواهد رسید. عامل دوم به ظهور قدرت‌های نوظهور و تأثیر ژئوپلیتیکی این حرکت مربوط است. سومین عامل، گرفتار شدن آمریکا در تمایلات جاه‌طلبانه و جهان‌گشایانه خود می‌باشد. و در نهایت شاخص‌های اقتصادی آمریکا نوید وجود روزهایی تیره‌وتر برای اقتصاد این کشور می‌دهند (Layne, 2012: 203).

انتقال تمایلات اقتصادی جهان به آسیا در نتیجه بررسی سرعت رشد اقتصادی و همچنین تولید ناخالص داخلی ایالات متحده با جدی‌ترین رقیبش یعنی جمهوری خلق چین قابل احصا است. این دو ابزار به پژوهشگران اقتصاد بین‌الملل کمک می‌کنند تا

1. resiliency

2. Christopher Layne

3. Post-American World

براساس تغییرات ایجاد شده در هریک از این دو شاخص، تحولات مربوط به توزیع قدرت در ساختار نظام بین‌الملل و قدرت نسبی کشورها را مورد ارزیابی قرار دهند. برخی معتقدند که وقوع بحران بزرگ در سال ۲۰۰۸ در مجموعه اقتصادهای غربی زمینه افزایش حرکت شتابان چین را تسریع کرد (Layne, 2018). با این حال برخی دیگر، این جابجایی را غیرمحمتمل قلمداد کرده‌اند (ذکریا، ۱۳۹۵: ۱۱۱). بدون توجه به زمان شروع حرکت شتابان چین، نکته اساسی به تاثیرات ژئوپلیتیکی این تحول مربوط می‌شود. در نگاه‌های رئالیستی، قدرت فزاینده اقتصاد چین، انعکاس خود را از یک سو در جستجو و کنترل بازارهای جدید و جریان مواد خام و از سوی دیگر در توسعه توانمندی‌های نظامی‌اش به نمایش خواهد گذاشت. این موضوع زمینه تصاعد روابط رقابت‌آمیز چین و ایالات متحده را به همراه داشته است.

به غیر از چین، کشورهای دیگری نیز همچون هند و روسیه تمایل ندارند تا قواعد مسیر بین‌المللی را که توسط ایالات متحده از جنگ جهانی دوم به بعد ایجاد شده است، اجرا کنند. الگوی رفتاری این بازیگران نشان می‌دهد که تمایلات فزاینده‌ای از سوی آن‌ها برای ایفای نقش در تعیین قوانین جدید به چشم می‌خورد (De Santibañes, 2009: 18-19). این مسئله آمریکا را با دو موضوع مهم در سیاست خارجی اقتصادی‌اش مواجه می‌کند: مدیریت اوج‌گیری دیگران و یا حفظ جایگاه راهبردی خود. برای پرداختن به هریک از آن‌ها، واشنگتن با دو دسته مسائل خارجی و داخلی روبرو خواهد بود. هردوی این مسائل به شکل مستقیمی بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. در بُعد خارجی تمایلات جهان‌گشایانه آمریکا در آغاز قرن ۲۱، موجب افزایش هزینه‌ها و تعهدات خارجی این کشور در خارج نسبت به منابع آن شد. این مسئله در رقابت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ مورد اشاره و اذعان دونالد ترامپ نیز واقع شده بود. تعهدات فزاینده آمریکا در دهه دوم قرن ۲۱، می‌بایست از اشکال جهان‌گشایانه به مدیریت اوج‌گیری سایر قدرت‌های اقتصادی جهان تغییر جهت می‌داد. جایی که چالشی به نام قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای در صدد هستند تا سهم بیشتری از اقتصاد جهانی را در اختیار داشته باشند. اسناد امنیت ملی سال ۲۰۱۷ و سایر اسناد منتشر شده

در دوره ریاست جمهوری ترامپ در ابتدای سال ۲۰۱۸ جملگی بر این موضوع تاکید داشته‌اند.^۱

در حوزه داخلی سه عامل اقتصاد آمریکا را آزرده می‌سازد که به ترتیب نرخ پایین پس‌اندازهای اشخاص، کسری حساب‌های جاری (به معنای بدهکار شدن بیشتر آمریکایی‌ها به خارج) و افزایش بدهی‌های دولت می‌باشند. از میان سه شاخص ذکر شده، سومین مورد اهمیت بیشتری دارد. دو عامل اول در زمان بحران سال ۲۰۰۸، خود را بسیار پر رنگ به نمایش نهادند. این بحران موجب شد تا تولید ناخالص داخلی آمریکا ۳/۸ درصد کاهش یابد که از زمان جنگ جهانی دوم به این سو، شدیدترین انقباض اقتصادی در تاریخ معاصر آمریکا به شمار می‌رفت. در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰، ثروت خانوارهای آمریکایی حدود ۱۸ درصد و یا به عبارتی ۱۲ تریلیون دلار کاهش یافته بود. این وضعیت در سال ۲۰۰۷ بسیار نامناسب شده بود، به طوری که بدهی مصرف‌کنندگان آمریکایی به ۱۲۹ درصد درآمدشان رسیده بود. این موضوعات موجب یادآوری هشدار هرودت مورخ باستانی می‌شد که معتقد بود کانون‌های ثروت و قدرت ناپایدارند؛ به طوری که رفاه و ثروت بشری هرگز به مدت طولانی در یک محل باقی نخواهند ماند (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۲۸).

یکی از بزرگ‌ترین اشکالات اقتصاد آمریکا آن بود که برخلاف شرق آسیا در اواخر دهه ۱۹۹۰، برای احیای خود پس از بحران سال ۲۰۰۸ نمی‌توانست به صادرات تکیه کند. چرا که تجارت بخش کوچکی از اقتصاد آمریکا بود، به طوری که صدور کالا و خدمات تنها بیش از ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می‌داد. این عامل را باید در کنار وجود رقبای خارجی و جهانی شرکت‌های آمریکایی قرار داد. دستمزد پایین شرکت‌های رقیب و نوآوری‌های فزاینده آن‌ها، ورود به بازارهای جهانی و سودآوری بیشتری را برای شرکت‌های آمریکایی دشوارتر کرده است. همین مسئله موجب شده است تا ترامپ در دو سال اول ریاست جمهوری خود به وضع تعرفه‌های

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه مطالعه این اسناد پیشنهاد می‌شود:

NPR (2018) Nuclear Posture Review, Department of Defense of the United States, January 2018.

NDS (2018) National Defense Strategy of the United States of America, Washington, DC.

National Security Strategy of the United States, (2017) White House, Washington, DC.

سنگین بر کالاهای وارداتی از سایر کشورها به آمریکا اقدام نماید. ترامپ بخش اصلی نگرانی اقتصادی خود را متوجه کسری موازنه تجاری آمریکا کرده است. براساس گزارش موسسه پژوهش‌های اقتصادی مونیخ^۱ آمریکا از این حیث، منفی‌ترین موازنه بازرگانی در جهان را دارد به طوری که، موازنه منفی بازرگانی خارجی آمریکا در سال ۲۰۱۸ به ۴۲۰ میلیارد دلار می‌رسد. در این گزارش آلمان، ژاپن، هلند و چین در صدر بهترین عملکرد و موازنه مثبت تجاری در جهان قرار دارند (CESifo, 2018).

بدهی بخش عمومی از جمله مواردی است که اقتصاد آمریکا را با بحرانی رو به تصاعد مواجه ساخته است. شاید بتوان با نائل فرگوسن^۲ موافق بود که معتقد بود "امپراتوری‌ها این طور اتفاق می‌افتد که ابتدا انفجار بدهی‌ها نخستین گام‌ها را در این مسیر بر می‌دارند" (نای، ۱۳۹۳: ۲۵۹). براساس پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول این شاخص تا پایان سال ۲۰۱۹ به ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده خواهد رسید (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۳۰). براساس برآورد دفتر بودجه کنگره نیز بدهی دولت تا سال ۲۰۲۳ به ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد رسید. با این حال افرادی همچون نای معتقد بودند که برخورداری از پول ذخیره جهانی و سیال‌ترین بازار سرمایه در قالب اوراق قرضه خزانه باعث می‌شود تا آمریکا مواجهه ملایم‌تری با بار بدهی‌ها از خود نشان دهد. این مسئله از منظر نای به مثابه مزیت اقتصاد آمریکا نسبت به سایر کشورها به شمار می‌رود (نای، ۱۳۹۳: ۲۵۸-۲۵۹).

اگرچه نرخ بیکاری در دوران اوباما از ۱۰ به ۷/۴ درصد کاهش یافت، اما کسری تراز تجاری آمریکا (با افزایش میزان واردات و کاهش صادرات تولیدات آمریکایی) در تابستان ۲۰۱۸ به بیش از ۴۶,۳ میلیارد دلار رسید. در سال دوم ریاست جمهوری ترامپ، صادرات آمریکا با ۰,۷ درصد کاهش به ۲۱۳,۸ میلیارد دلار رسیده و واردات نیز با ۰,۶ درصد رشد به ۲۶۰,۲ میلیارد دلار بالغ گردید. اگرچه رشد اقتصادی آمریکا در اواسط سال ۲۰۱۸ به ۴,۱ درصد رسید که در نوع خود بهترین عملکرد از سال ۲۰۱۴ به این سو بود، اما رشد ۷,۳ درصدی کسری تراز تجاری این کشور در برابر رقاباتی همچون چین و

1. Centre for Economic Studies (CES)
2. Naill Ferguson

اتحادیه اروپا که مخاطب تعرفه‌های گمرکی و جنگ تجاری ترامپ به حساب می‌آمدند، به مثابه پاشنه آشیل تولید و اقتصاد آمریکا محسوب می‌شود (کالکو، ۱۳۹۷).

۴. جدال ارزی قدرت‌های بزرگ در دوران گذار

پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز با استفاده از توانمندی و قدرت اقتصادی بی‌رقیب خود در جهان، ایالات متحده همواره در راستای برقراری و تثبیت قوانین ناظر بر تجارت و روابط مالی بین‌المللی نقش اصلی را برعهده داشته است. این کشور با حمایت مالی از شرکای خویش امکان بازسازی نظام اقتصادی بین‌المللی را فراهم ساخته است. در این تعاملات دلار نقش اصلی را برای آمریکا بازی می‌کرد (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۱۴۹). اما با توجه به سیاست‌های اخیر در حال اجرا از سوی بسیاری از کشورها و تحولات صورت گرفته در رویکرد حمایت‌گرایانه و همچنین اجبارآمیز واشنگتن نسبت به سایر کشورها به نظر می‌رسد که موقعیت دلار به عنوان ارز ذخیره جهانی به خطر افتاده است. هم‌اکنون نشانه‌های گوناگونی در جهان نسبت به اقدامات یک، دو و چندجانبه کشورها در فاصله گرفتن دلار و کنار گذاشتن این ارز از مبادلات آن‌ها نمایان شده است. برخی از آن‌ها همچون روسیه دلار را به عنوان یک ارز خطرناک معرفی کردند و بر همین اساس مجوز معاملات نفتی با ارز ملی را صادر کردند.

در راستای دوری‌گزینی از دلار، روس‌ها سرمایه‌گذاری‌های خود را در اوراق قرضه دولتی آمریکا به‌طور قابل‌توجهی کاهش دادند و از ۴۷ میلیارد دلار در ماه آوریل ۲۰۱۸، به حدود ۳۴ میلیارد دلار در ماه می‌رساندند. رئیس بانک مرکزی روسیه - خانم الویرا نابیولینا - در این زمینه اعلام کرد که کاهش حجم دارایی‌های دلاری روسیه در نتیجه ارزیابی نظام‌مند تمام مخاطرات موجود شامل مخاطرات مالی، اقتصادی و ژئوپلیتیک است. روسیه در حالی اوراق قرضه دولتی آمریکا را به فروش می‌رساند که در عین حال در حال بالا بردن حجم ذخایر طلای خود است و حجم این دارایی روسیه به بالاترین میزان در ۲۰ سال گذشته رسیده است. بنا به گزارش بانک مرکزی روسیه، خرید طلا توانسته است به این کشور در تنوع‌بخشی به ذخایر مالی خود کمک کند. حجم ذخایر طلای روسیه هم‌اکنون ۶۲ میلیون اونس معادل ۸۰٫۵ میلیارد دلار برآورد می‌شود.

اقدامات تجاری آمریکا علیه برخی کشورها در کنار تشدید اوضاع ژئوپلیتیک در حوزه بین‌الملل باعث شده تا برخی کشورها اقدام مشابه روسیه در فروش پیش از موعد اوراق قرضه دولتی آمریکا را در پیش گیرند. این میزان کاهش اوراق قرضه دولتی آمریکا توسط روسیه، از سال ۲۰۰۷ تاکنون بی‌سابقه بوده است (Russia Today, 2018).

روسیه از سال ۲۰۱۴ و به دنبال آغاز تحریم‌های غرب علیه این کشور در ماجرای الحاق شبه کریمه به این کشور، برنامه‌ای را برای افزایش سهم قراردادهای روبل و در نتیجه کاهش سهم ارز دلار آمریکا، در دستور کار قرار داد. همچنین، در این مسکو موفق شد قرارداد گازی ۴۰۰ میلیارد دلاری با چین را براساس ارز دو کشور یعنی روبل و یوان به امضا برساند. پوتین در سال ۲۰۱۴ و در جریان بازدید از کریمه اعلام بود "سیستم دلار نفتی به تاریخ خواهد پیوست" و "روسیه در مورد استفاده از ارزهای ملی در معاملات متقابل با تعدادی از کشورها"، در حال رایزنی است (Odintsov, 2015). این رویکرد در طی ۴ سال گذشته به اشکال مختلف و در ارتباط با تعاملات متنوع این کشور با بسیاری از کشورها در حال تحقق است.

مورد چین به گونه‌ای دیگر در حال انجام است. پس از آن که چین از سوی ترامپ برای وضع تعرفه‌ها مورد خطاب قرار گرفت، زمزمه‌های جدی برای وقوع جنگ ارزی میان دو طرف نیز شنیده شد. استیون منوخین-وزیر خزانه‌داری آمریکا- اعلام کرده بود که در صورتی که چین تحریم‌های سازمان ملل علیه کره شمالی را اجرا نکند، تحریم‌های جدید اقتصادی علیه این کشور اعمال خواهد شد.... اگر چین از این تحریم‌ها تبعیت نکند ما تحریم‌های جدیدی را علیه آن‌ها وضع کرده و دسترسی چین به دلار و نظام پرداخت بین‌المللی دلاری را خواهیم بست (Mohsin & John, 2017). در سال‌های اخیر، چین به جز آمریکا شرکای بزرگ دیگری نظیر ژاپن، کره جنوبی، روسیه و آلمان دارد و به نظر نمی‌رسد هیچ یک از این کشورها با محدود شدن دسترسی

۱. اوراق قرضه وزارت خزانه‌داری آمریکا، اوراق بدهی دولتی با سود ثابت هستند که مدت بازپرداخت ۱۰ ساله دارد. سود این اوراق دو بار در سال پرداخت می‌شود. روسیه از سال ۲۰۱۴ و از زمان آغاز تحریم‌های آمریکا علیه این کشور به تدریج اوراق قرضه وزارت خزانه‌داری آمریکا در تملک خود را فروخته است.

چین به دلار دست از مبادله با چین بردارند. از سوی دیگر یوان چین نیز به چهارمین ارز پرمبادله جهان پس از دلار، یورو و پوند تبدیل شده است و به اعتقاد ریان مک‌ماکن^۱ کارشناس مؤسسه مایسز،^۲ چین برای تحریم شدن از سوی آمریکا بسیار بزرگ است، این‌گونه رفتارها اگر چه به نابودی دلار منجر نمی‌شود، اما تلاش‌های جهانی برای کنار گذاشتن دلار را افزایش می‌دهد (McMaken, 2017).

به طور کلی برخی از کشورها در تلاش هستند تا با جدیت موضوع کنار گذاشتن دلار (دلارزدایی)^۳ به عنوان یک ارز مرجع را در معادلات اقتصادی خود مورد لحاظ قرار دهند. از سوی دیگر نزدیک به ۶۰ معاهده دوجانبه براساس ارزش‌های محلی در دنیا به امضاء رسیده است که حتی بسیاری از آن‌ها جزو متحدان ایالات متحده محسوب می‌شوند. این مسئله در کنار استفاده برخی از کشورهای مهم همچون چین و روسیه از سیستم‌های تراکنش مالی مشترک و اختصاصی به جای سیستم سوئیفت که تحت مدیریت آمریکایی‌ها قرار دارد، موج دیگری از رفتار اعتراضی کشورهای در حال ظهور را نسبت به عملکرد کنترلی و سیاست‌های اقتصادی آمریکا نشان می‌دهد.

۵. آینده نقش دلار و امکان پیمان‌های پولی دو جانبه

ضرورت تنوع‌گرایی در روش‌های پرداخت مرتبط با تجارت خارجی، کشورها را بر آن داشته تا علاوه بر روش‌های سنتی انتقال ارز و پوشش ریسک، ابزارهای جدیدی را نیز به موازات آن ایجاد کنند. «پیمان پولی دوجانبه» یکی از این روش‌هاست؛ پیمان پولی یعنی «استفاده همزمان از ۲ پول ملی در پرداخت‌های مرتبط با تجارت و تأمین مالی دوجانبه به گونه‌ای که نیازی به ارز ثالث نباشد». در این حالت، ظرفیتی جدید در اختیار تجار قرار گرفته و ریسک آن‌ها را کاهش می‌دهد. پیمان «دوجانبه» به گونه‌ای طراحی شده است که در آن نیازی به تسویه پایان دوره نیست؛ چرا که تا سقف عدد کمتر در تجارت، اجرا می‌شود. در سال‌های اخیر، ابزارهای متعددی برای پوشش ریسک پیمان پولی طراحی شده است؛ لذا بانک مرکزی در معرض ریسک ناشی از نوسانات ارزش‌های

1. Ryan McMaken
2. Mises Institute
3. De-Dollarization

ملی نیز قرار نمی‌گیرد. روسیه از جمله کشورهایی است که با آغاز تحریم‌های غرب به فکر نجات سیستم ارزی کشور از تسلط دلار و یورو افتاده است. وزیر توسعه اقتصاد روسیه در واکنش به تحریم بانک مرکزی این کشور اعلام کرد که مسکو در حال انجام اقدامات لازم برای کاهش استفاده از دلار آمریکا در معاملات تجاری این کشور است. ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، بارها از وزارت اقتصاد و امور مالی این کشور خواسته بود تا وابستگی خود به دلار را کاهش دهد. پیش از این نیز روسیه پیمان‌های پولی با کشورهای نظیر چین، اوکراین، پاکستان و ... به امضا رسانده بود (Russia Today, 2017a). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که روسیه به دنبال رسیدن به سازوکاری جدید جهت کاهش وابستگی به استفاده از ارزهای معیار جهانی نظیر دلار و یورو هست. با استفاده از این پیمان‌های دوجانبه می‌توان بدون استفاده از ارزهای معیار جهانی و با استفاده از ارزهای محلی دو کشور به تجارت و مبادلات بانکی پرداخت.

در اواخر اوت ۲۰۱۵، پوتین رئیس‌جمهور روسیه لایحه‌ای را به امضاء رساند که براساس آن دلار و یورو از تجارت میان کشورهای مستقل هم‌سود حذف شود. این موضوع به معنای ایجاد یک بازار مالی واحد بین روسیه، ارمنستان، بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و سایر کشورها به شمار می‌رود. در بیانیه کرملین آمده بود که: "این روند به گسترش استفاده از ارزهای ملی در پرداخت‌های تجارت خارجی و خدمات مالی کمک می‌کند و بنابراین پیش شرط‌هایی برای نقدشوندگی بازارهای ارز خارجی را ایجاد می‌کند. این لایحه همچنین به تسهیل تجارت در منطقه و کمک به دستیابی به ثبات کلان اقتصادی کمک خواهد کرد (Kremlin.ru 2015)".

امروزه، حدود ۵۰ درصد از گردش مالی در اتحادیه اقتصادی اوراسیایی به دلار و یورو است که وابستگی اتحادیه را به کشورهای صادرکننده این ارز افزایش می‌دهد. در خارج از کشورهای مستقل هم‌سود و اتحادیه اقتصادی اوراسیا، روسیه و چین نیز تلاش کرده‌اند تا تسلط دلار کاهش یابد. روسیه و چین در حال تلاش برای تمدید پیمان پولی دوجانبه میان خود هستند تا بدین طریق همچنان وابستگی خود به دلار و یورو را کاهش

دهند و از ارزهای ملی خود استفاده کنند. براین اساس استفاده از ارزهای ملی میان دو کشور روز به روز در حال افزایش است.

در سال ۲۰۱۶ سهم ارزهای ملی در پرداخت‌های مربوط به صادرات کالاها و خدمات روسیه به ۱۳ درصد و واردات به ۱۶ درصد رسیده است و در سه ماهه اول سال ۲۰۱۷ این رقم به ترتیب به ۱۶ و ۱۸ درصد افزایش یافته است. چین سیستم CIPS را برای پرداخت‌های بین‌المللی یوانی راه‌اندازی کرده است تا استفاده از پول ملی خود در پرداخت‌های بین‌المللی را توسعه دهد و بعضی بانک‌های روسیه نیز قبلاً به این سیستم پیوسته‌اند. سیستم پرداخت کارت ملی روسیه و یونیون پی چین موافقت نموده‌اند تا با استفاده از این کارت‌ها پردازش عملیات مربوط به معاملات داخلی روسیه را انجام دهند. دو کشور برنامه آزمایش یونیون پی او روس سل‌خز بانک‌ها را برای صدور کارت‌های هماهنگ با سیستم پرداخت میرآ طراحی می‌کنند. در سال ۲۰۱۴ بانک‌های مرکزی روسیه و چین یک پیمان پولی دوجانبه به مدت سه سال را برای مبادله با یوان و روبل میان خود به امضاء رساندند. هدف دو کشور کاهش وابستگی به دلار و یورو و استفاده از ارزهای ملی خود در تجارت بود. ارزش این پیمان ۲۵ میلیارد دلار اعلام شد (Russia Today, 2017b).

بروز بحران‌های اقتصادی همچون آن چه که در سال ۲۰۰۸ در آمریکا رخ داد موجب شد تا دلار نیز صدمات فراوانی در مبادلات بین‌المللی را تجربه کند. از این مقطع رقابت ارزهایی همچون یوان چین با دلار جهت گسترش نفوذ بین‌المللی‌شان به طور تصاعدی مورد پیگیری دو طرف قرار گرفت. آمریکا در ادوار مختلف، نسبت به بازیگرانی که برای کاهش نفوذ و ارزش دلار گام‌هایی را برداشتند، سیاست مشابه محدودسازی و حذف را در پیش گرفته است. البته با توجه به میزان توانمندی‌های رقبای، نتایج متفاوتی در این سیاست حاصل شده است. تصمیم صدام و قذافی برای حذف دلار

1. China Union Pay

2. Rosselkhozbank; Russian Agricultural Bank

(Russian: Российский сельскохозяйственный банк; Россельхозбанк)

3. Mir (Russian: Мир)

و روی آوردن به یورو منجر به حذف خودشان شد. اما در برابر بازیگران توانمند منطقه‌ای و جهانی این سیاست از سوی آمریکا در اشکال دیگری پیگیری شده است.

با تصمیم ترامپ مبنی بر آغاز محدودیت گسترده بر روند کالاهای وارداتی از چین به آمریکا، پکن تصمیم گرفت تا تصمیم‌های قبلی خود در مورد جایگزینی دلار با یوان را عملیاتی نماید. در ۲۶ مارس ۲۰۱۸ چین انعقاد قراردادهای نفتی به یوان را در بورس شانگهای آغاز کرد (Gloystein, 2018) که این اقدام را می‌توان مکمل طراحی سیستم پرداخت مالی یونیون پی قلمداد کرد که برخی از بانک‌های معتبر اروپایی از جمله دویچه بانک آلمان را نیز همراه خود نموده است. در ماه مارس سال ۲۰۱۸، چین روزانه ۹,۱۷ میلیون بشکه نفت وارد کرده و رکود پیشین خود برابر با ۸,۵۷ میلیون بشکه در روز را شکسته است. این رقم از میزان واردات آمریکا برای ماه مارس و همچنین در سال بیشتر است و چین را به نخستین واردکننده نفت در جهان تبدیل کرده است. با توجه به این رکورد، تعیین قیمت نفت با یوان معنای بیشتری پیدا می‌کند (Hanly, 2017).

پیش از این چین توانسته بود تا یوان را به عنوان سبد حق برداشت مخصوص^۱ صندوق بین‌المللی پول اضافه کند و شرایط گسترش نفوذ این ارز در مبادلات جهانی را بیش از پیش فراهم کند. در سال ۲۰۱۷ پکن توانست با مسکو یک صندوق سرمایه‌گذاری مشترک ایجاد کند که بر مبنای پول ارزی دو کشور حدود ۱۰ میلیارد دلار سرمایه در اختیار دارد (Cai Xiao, 2017). فرآیندهای مشابهی نیز در روابط تجاری کشورهای هم‌چون روسیه-ایران، ایران-هند، ایران-ترکیه، چین-قطر، چین-کانادا، روسیه-ترکیه و دنبال شده است. به نظر می‌رسد سوءاستفاده‌های جدی که از نقش دلار آمریکا به عنوان سپرده ارزی جهانی به عمل می‌آید، به مرور زمان باعث خواهد شد این نقش تضعیف شود و در نهایت از بین برود (Rickards, 2018). مجموعه این اقدامات نشان داد کشورهای که متوجه نقش مخرب دلار در ساختار اقتصاد جهانی هستند، به خوبی به عواقب تکیه بر این ارز در مبادلات تجاری خود اندیشیده و در تلاش هستند تا با شرکای تجاری به ارزی به غیر از دلار معامله کنند.

1. special drawing right (SDR)

۶. تأثیر جنگ ارزی و تجاری بر مسئله گذار در اقتصاد جهانی

علی‌رغم آنکه هیچ مانعی بر سر راه انتقال صنایع به کشورهای در حال توسعه وجود ندارد، اما غرب باز هم کنترل شدید خود را بر سیستم مالی جهانی و بالطبع اقتصاد جهانی گسترانده است. کشورهای غربی از موقعیت ویژه و ممتاز خود در سازمان‌های مالی بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی بسیار راضی هستند، چرا که این سیستم به نوعی از نظام سهمیه‌بندی، توزیع آرای و بدنه مدیریتی مورد نظر آنان برخوردار است. چنین سازوکارهایی به ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی کمک کرده تا تصمیمات مناسب اقتصادی را برای تکامل مطلوبیت‌های خود اتخاذ کنند. کشورهای غربی بر تمامی بخش‌های بازار مالی جهانی از جمله بازار ارز تسلط دارند. در فوریه سال ۲۰۱۵، ۷۲ درصد پرداخت‌های مالی جهان در معاملات تجاری و سرمایه‌ای با دلار آمریکا و یورو صورت گرفته است که سهم هریک به ترتیب ۴۳ و ۲۹ درصد بوده است (Centre for Economic Research, 2016: 8). البته برخی از گمانه‌زنی‌ها حکایت از آن دارند که سهم دلار در مبادلات دنیا حدود ۸۰ درصد است. در واقع اگرچه تولید ناخالص داخلی ایالات متحده تنها ۲۰ درصد از کل تولید ناخالص جهانی می‌باشد اما مشاهده می‌شود که دلار و یورو از بالاترین وزن در میان ذخایر ارزی خارجی دنیا برخوردارند (Odintsov, 2015).

آمریکا و اتحادیه اروپا از این وضعیت، مزیت‌های فراوانی را کسب خواهند کرد. به ویژه دولت آمریکا که می‌تواند به تجارت منفی وسیع و طولانی مدت بپردازد و موازنه پرداخت را با پوشش آن از طریق انتشار اوراق قرضه وزارت خزانه‌داری جبران کند. این در حالی است که تا آوریل سال ۲۰۱۵ بدهی‌های این کشور به ۱۸٫۲ تریلیون دلار رسید (usgovernmentdebt.us, 2015) و از این نظر رشد قابل توجهی را تجربه کرد. اساساً کشورهای خارجی که از دلار ایالات متحده در تجارت خارجی و معاملات سرمایه‌ای خود به عنوان یک ابزار انباشت ذخایر ارزی خارجی استفاده می‌کنند، به نوعی در حال قرض دادن پول به آمریکا می‌باشند.

آمریکا همواره از دلار به مثابه یک ابزار راهبردی برای ارائه پاداش و همچنین مجازات در صحنه اقتصاد جهانی بهره‌برداری کرده است. در واقع کارایی دلار را

نمی‌توان در تعاملات خصمانه همچون جنگ تجاری و ارزی خلاصه کرد. بلکه این ابزار شامل مجموعه‌ای از سازوکارهای بهم‌پیوسته است که به تنظیم رفتار سایر بازیگران در هر نوع فضای رفتاری (باثبات و بی‌ثبات) می‌پردازد. به عنوان نمونه از اواسط سال ۲۰۱۷ تیم اقتصادی ترامپ تلاش کرده است تا هم‌زمان ضمن ایجاد تحرک اقتصادی در درون اقتصاد آمریکا ارزش دلار را در سطح پایینی نگه دارد. یکی از اصلی‌ترین راهبردهای اقتصادی ترامپ این بود عدم موازنه تجاری آمریکا را برطرف کند. براین اساس کابینه او به دنبال این مسئله بوده است تا میزان صادرات آمریکا را افزایش دهد و نرخ واردات از سایر کشورها را به حداقل برساند. بسیاری از متحدان و شرکای آمریکا (همچون اروپایی‌ها) از این رویکرد ترامپ ناخرسند هستند و آن را فقیرکردن همسایه نام نهاده‌اند. ترامپ در داخل تلاش کرده است تا با کاهش مالیات و افزایش سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های عمومی، نوعی تحرک اقتصادی با شتاب بالا را تجربه کند. بسیاری از شرکت‌های بین‌المللی آمریکایی و غیرآمریکایی علاقمند خواهند بود تا در این طرح مشارکت کنند. این موضوع منجر به رشد اقتصاد آمریکا و در نتیجه رشد اقتصاد جهانی می‌شود. اما برآوردها نشان می‌دهد که برنامه مالیاتی ترامپ می‌تواند در ۱۰ سال آینده ۵/۱ تریلیون دلار به کسری بودجه بیفزاید. همچنین رکن دوم این راهبرد یعنی کاهش ارزش دلار از سوی متحدان اروپایی آن به عنوان عنصر سست‌کننده در دورنمای همکاری‌های اقتصاد جهانی قلمداد می‌شود. نتیجه کوتاه مدت آن نیز در بالاترین سقوط در وال‌استریت به واسطه نگرانی‌های مربوط به کسری بودجه شدید دولت، افزایش نرخ تورم و نرخ بهره در ابتدای فوریه ۲۰۱۸ بود (Bartz & Hesse, 2018).

همواره کاهش ارزش دلار موجب افزایش سود و زیان دو گروه مختلف خواهد شد. با کاهش ارزش دلار در برابر واحد پول کشورهای دیگر، قیمت کالاها و خدمات آن کشور برای مصرف‌کنندگان آمریکایی افزایش می‌یابد و شهروندان آمریکایی‌ها باید دلار بیشتری برای خرید کالاهای آن کشور خرج کنند. بدین ترتیب قدرت خرید مصرف‌کنندگان و شرکت‌های آمریکایی که کالاهای خارجی وارد می‌کنند کاهش می‌یابد. دلار ضعیف از سوی دیگر موجب ارزان‌تر شدن کالاهای آمریکایی در بازارهای خارجی

می‌شود که از این فرایند صادرکنندگان آمریکایی و مصرف‌کنندگان خارجی بهره می‌برند. با دلار ضعیف واحد پول خارجی کمتری برای خرید کالاها آمریکایی مورد نیاز است و در نتیجه مصرف‌کنندگان در دیگر کشورها می‌توانند با واحد پول کمتری محصولات آمریکایی خریداری کنند. دلار و واحدهای پول سایر کشورهای جهان باید در سطحی ارزش‌گذاری شوند که نرخ آن‌ها با سایر ارزهای نه خیلی زیاد و نه خیلی کم باشد. چنین سطحی به رشد اقتصادی باثبات و بلندمدت و ثبات اقتصادی چه در داخل کشور و چه در خارج آن منجر می‌شود.

در اوایل سال ۲۰۱۸، ریسک تورم در ایالات متحده رو به افزایش شد در حالی که نرخ بهره در بازار اوراق قرضه بسیار پایین آمد. بنابراین در کنار بدهی بالای دولت ترامپ، نرخ بالای بهره و عدم رضایت از ارزش بالای دلار را نیز باید بر چالش‌های آمریکا در روند کنونی اقتصاد جهانی در نظر گرفت. بسیاری از کارشناسان بر این باورند که بازی دولت ترامپ با نرخ ارز از جهتی دیگر خطرآفرین خواهد بود، چرا که سرمایه‌گذاران تردید پیدا خواهند کرد که آیا دولت آمریکا قادر است رتبه اعتباری بالای خود را حفظ کند یا خیر؟ در این صورت آن‌ها دلارها را به بازار بازمی‌گردانند و باعث می‌شوند ارزش دلار باز هم کمتر شود. از نگاه این افراد سیاست ترامپ می‌تواند در آینده موجب افزایش تورم، نرخ بهره بالا و توقف رشد اقتصادی آمریکا و سایر کشورها شود (Bartz & Hesse, 2018).

جنگ ارزی آمریکا در مقابل رقبا و شرکا در ادامه سیاست حمایت‌گرایی ملی او قابل بررسی است. بر این اساس کابینه ترامپ ابتدا از آوریل ۲۰۱۸ با وضع تعرفه فزاینده بر واردات فولاد و آلومینیوم بسیاری از همکاران جهانی خود از جمله آلمان، انگلیس، فرانسه، کانادا، مکزیک، چین، روسیه و را به چالش جدی دعوت کرد. کریستین لاگارد، رئیس صندوق بین‌المللی پول در حاشیه اجلاس وزرای اقتصادی G20 (جولای ۲۰۱۸ آرژانتین) اعلام کرد که اقدامات اخیر تعرفه‌ای آمریکا احتمالاً باعث کاهش تولید

1. The risk of inflation
2. interest rates
3. bond markets
4. Christine Lagarde

ناخالص جهانی تا نیم درصد بشود (فارس نیوز، ۱۳۹۷/۰۵/۰۲). براساس برخی برآوردها از جمله مهم‌ترین چالش‌های این رویکرد ترامپ، آسیب دیدن صنایع مصرف‌کننده آهن و آلومینیوم و از دست رفتن ۱۴۶ هزار فرصت شغلی می‌تواند باشد. در ادامه این نتایج، مرکز تحقیقات خودرو در آمریکا اعلام کرد که تبعیت از سیاست‌های ترامپ موجب می‌شود تا ۸۳۰ هزار نفر شغل خود را از دست بدهند (Bey, 2018).

اگرچه ترامپ راهبرد جدال تجاری خود را نسبت به بخش قابل توجهی از اقتصادهای جهانی متمرکز کرده است، اما ظاهراً طرف اصلی این سیاست‌ها اقتصاد چین محسوب می‌شود. در واکنش به آغاز اعمال تعرفه ۲۵ درصدی بر ۳۴ میلیارد دلار از کالاهای وارداتی چینی از سوی آمریکا، پکن نیز در اقدامی مقابله‌جویانه، اعمال تعرفه‌های جدید را بر ۳۵ میلیارد دلار کالاهای وارداتی آمریکایی کرد تا جنگ تجاری میان این کشور و آمریکا وارد فاز عملیاتی شود. مهم‌ترین خواسته کابینه ترامپ برای جلوگیری از وقوع این جنگ تجاری تسهیل واردات کالاهای آمریکایی و اعطای تعهد چین نسبت به رعایت حقوق مالکیت معنوی تولیدات بوده است که با موافقت چین همراه نشد.

صندوق بین‌المللی پول در گزارش شش ماهه نخست سال ۲۰۱۸، تأثیر این رفتار تهاجمی از سوی آمریکا و واکنش متقابل چین بر اقتصاد جهانی را بسیار وخامت‌بار توصیف کرد و اعلام داشته است که این جدال تجاری نیم تریلیون دلار اقتصاد جهانی را با آسیب مواجه خواهد ساخت. براساس پیش‌بینی‌های این صندوق، رشد اقتصادی سه کشور چین، آمریکا و ژاپن را در یک فرایند رو به نزول به ترتیب ۶٫۶، ۲٫۴ و ۱ درصد پیش‌بینی کرده است. این در حالی است که متوسط رشد اقتصاد جهانی نیز از نظر صندوق بین‌المللی پول در حدود ۳٫۹ درصد خواهد بود (Guardian, 2018).

علاوه بر کاهش رشد اقتصاد جهانی، قیمت برخی از مهم‌ترین محصولات و تولیدات راهبردی همچون نفت و طلا نیز در جنگ تجاری میان آمریکا و چین دچار نوسانات فراوان (روند نزولی) گردیدند. در آمریکا قیمت بسیاری از محصولات کشاورزی به خاطر ممانعت دولت از واردات نمونه مشابه از چین کاهش یافت، در حالی که هزینه تولید آن‌ها بسیار بیشتر از محصولات مشابه چینی بود. سویا که دومین محصول ارزشمند

آمریکا پس از ذرت است، از جنگ تجاری آمریکا علیه چین به شدت آسیب دید. این آسیب‌پذیری موجب شد تا دولت ترامپ تصمیم بگیرد مبلغ ۱۲ میلیارد دلار برای جبران خسارت و زیان‌های وارده کشاورزان به آنان پرداخت کند (NBCnews, 2018). این تحولات نشان می‌دهد اگرچه سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی آمریکا در کوتاه مدت توانسته بود به نوعی در آمارهای بیکاری این کشور گشایش ایجاد کند و همچنین جایگاه دوم بازار بورس چین را به ژاپن منتقل کند (CNBC, 2018)، اما نتایج وراونه آن در موارد ذکرشده خود را منعکس نموده است.

نتیجه‌گیری

روابط اقتصادی میان بازیگران بزرگ عمدتاً در چارچوب نظام اندیشه‌ای قدرت محور معنا پیدا می‌کند. این مؤلفه در نظریات رئالیستی بیش از سایر نظریات مشاهده می‌شود. اگرچه رویکردهای رئالیستی به واسطه تأکید بیش از اندازه بر تعاملات سیاسی و امنیتی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، اما طیف وسیعی از اقتصاددانان سیاسی از این نظریه برای توصیف روابط اقتصادی میان کشورها استفاده می‌کنند. از جمله دلایلی که موجب شده تا رئالیسم برای اقتصاد سیاسی بین‌الملل مناسب تشخیص داده شود، آن است که مفاهیم تأکیدشده رئالیسم همچون قدرت و قابلیت‌های نظامی به‌گونه‌ای مؤثر به انباشت سرمایه و توسعه اقتصادی کشورها مربوط می‌شوند. توسعه مطالعات مربوط به مرکانتیلیسم و ملی‌گرایی اقتصادی توسط طیف گسترده‌ای از اقتصاددانان برای مطالعه روابط اقتصادی کشورها به انجام می‌رسد. هر دوی این مکاتب بر مبنای اندیشه بازی با حاصل جمع صفر در اقتصاد جهانی استوار هستند. در دوران معاصر، اگرچه شکل جدیدتری از نظریات رئالیستی در قالب تئوری رژیم‌ها و ثبات مبتنی بر هژمونی به کار گرفته شده است، اما خصلت‌های جدانشدنی کشورها موجب شده است تا بار دیگر از رویکردهای پیشینی رئالیسم (همچون مرکانتیلیسم و حمایت‌گرایی ملی) نیز برای مطالعات رفتار آن‌ها بهره برده شود.

نظم اقتصادی جهانی در حال طی کردن شرایط گذار و حرکت به سمت یک نظم جدید است. این فضا سیاست‌گذاران قدرت‌های بزرگ و نوظهور دنیا را به این نکته

رهنمون می‌سازد که برنامه‌ها و راهبردهای خود را در عصر گذار به گونه‌ای تنظیم کنند تا بتوانند از ظرفیت‌ها و فرصت‌های دوران جدید برای نقش‌آفرینی فزاینده در معادلات اقتصادی بین‌المللی و ترسیم نظم اقتصادی بعدی به بهترین شکل بهره‌مند گردند. این رویکرد پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ به این سو افزایش یافته است. ادراکات بازیگران جدید و نوظهور در عرصه اقتصادی بر این اصل استوار است که نظم اقتصادی بین‌المللی در حال گذار به مراحل جدیدی خود می‌باشد. از مهم‌ترین ویژگی‌های دوران کنونی آن است که ایالات متحده خود به عنوان بنیان‌گذار نظم اقتصادی پیشین، در حال ایجاد چالش برای ساختارهای نظم ترسیم‌شده خود می‌باشد. چنین رویکردی از سوی سایر بازیگران حاضر در این ساختار با مقاومت‌های گسترده‌ای روبرو شده است و زمینه‌های تمایل بسیاری از آنان را برای گذار به نظامی جدیدتر افزایش داده است. در نتیجه بسیاری از این بازیگران ضمن تلاش برای افزایش قدرت اقتصادی خود و جذب حداکثری ظرفیت‌های اقتصادی دنیا در درون اقتصاد خویش، به دنبال تغییر در نظام مدیریت اقتصادی غرب‌محور دنیا و تأکید بر رویه‌های مشترک مدیریت اقتصادی و بعضاً مستقل از فرایندهای غرب‌محور هستند. آمارهای مربوط به جریان انتقال سرمایه به سمت اقتصادهای غیر-غربی، تأسیس مراکز و نهادهای اقتصادی با توان اقتصادی مشابه در درون اقتصادهای نوظهور، تمایلات فراگیر برای رهایی از سلطه ارز واحد و بهره‌برداری از ارزهای مشترک در مبادلات دو و چندجانبه در کنار مقابله با رویکردهای حمایت‌گرایانه ملی مهم‌ترین نشانه‌ها برای شناسایی ساختار جدید اقتصاد بین‌الملل در سال‌های بعدی می‌باشند. فروپاشی نظم کنونی اقتصادی که با هژمونی همراه است، پیامدهای جدی به همراه خواهد داشت. راهبرد تحریم و تنبیه که به عنوان اصلی‌ترین ابزار ایالات متحده در جایگاه قدرت برتر کنونی مورد استفاده قرار می‌گیرد، با دو دسته واکنش مواجه خواهد شد: بازیگرانی که از ظرفیت، توانایی و قدرت مقابله به مثل برخوردارند، رویکرد متقابل و متوازی را علیه آمریکا به کار خواهند گرفت. کشورهایی که از توانایی مشابه برخوردار نیستند، تلاش خواهند کرد تا از دریچه ائتلاف و همگرایی با سایرین به این اقدامات پاسخ دهند. به طور کلی مقاومت قدرت هژمون در برابر رویش بازیگران جدید به اشکال مختلف از جمله شالوده شکنی نظم خودساخته

خویش و عدم پذیرش رویه‌های موازی در نظم مورد نظر بازیگران نوظهور مهم‌ترین نتایج کوتاه‌مدت مسئله گذار در نظم اقتصادی جهانی خواهند بود.

منابع

- پور احمدی، حسین. (۱۳۸۶). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یک‌جانبه‌گرایی افول*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- تریف، تری. (۱۳۹۳). «متانت، نابودکردن دیگران یا خودکشی؟ به سر آمدن تفوق آمریکا»، در کتاب *جهان پیش‌رو؛ مناظره درباره جهان پس از آمریکا*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، صص ۱۰۳-۱۱۲.
- ذکریا، فرید. (۱۳۹۵). *جهان پس‌آمریکایی*، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات هرمس.
- کلارک، شان و هوک، سابرینا. (۱۳۹۳). *جهان پیش‌رو؛ مناظره درباره جهان پس از آمریکا*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- نای، جوزف. (۱۳۹۳). *آینده قدرت*، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر نی.
- کالکو. (۱۳۹۷). *افزایش کسری تجاری آمریکا برای نخستین بار در ۴ ماه گذشته*، ۱۷ مرداد ۱۳۹۷. قابل دسترسی در: <http://kalkko.ir/?p=13768>
- فارس نیوز. (۱۳۹۷). هشدار وزرای اقتصاد جهان در اجلاس G2: جنگ تجاری اقتصاد جهان را از ریل خارج می‌کند/ لاگارد: اقتصاد جهان نیم درصد کوچک می‌شود: <http://fna.ir/bnqtui> قابل دسترسی در: ۱۳۹۷/۰۵/۰۲
- Bartz, Tim & Hesse, Martin. (2018). "Donald Trump's Dangerous Game", *SPIEGEL* online, 14 Feb 2018.
- Bey, Matthew. (2018). "The Real Target of Trump's Trade War", *Stratfor*, 24 Jul 2018.
- Cai Xiao. (2017). "China, Russia set up RMB investment fund", *China Daily*, 05 June 2017.
- Car, Edward H. (2001). *the Twenty Years' Crisis*. 3rd ed. New York: HarperCollins Publishers.

- Centre for Economic Research. (2016). "East vs. West: Battle for Reforming the World Economy", **Russian Institute for Strategic Studies**.
- CESifo, (2018). "Germany's Current Account Surplus Falls Slightly", **Centre for Economic Studies (CES)**, 20 Aug 2018.
- CNBC. (2018). "China loses status as world's second-largest stock market amid trade war with US", 3 Aug 2018.
- De Santibañes, Francisco. (2009). "An End to U.S. Hegemony? The Strategic Implications of China's Growing Presence in Latin America", *Comparative Strategy*, 28:1,17 — 36
- Focus Economics. (2018). "The World's Top 10 Largest Economies", 8 Nov 2018, URL: <https://www.focus-economics.com/blog/the-largest-economies-in-the-world>
- Gilpin, Robert. (2001). **Global Political Economy**. 1st ed. Princeton: Princeton University Press.
- Gloystein, Henning. (2018). "Explainer: Shanghai crude futures complete globalization of oil markets", **Reuters**, 28 March 2018.
- Guardian. (2018). "IMF warns Trump trade war could cost global economy \$ 430bn", 16 Jul 2018.
- Hanly, Ken. (2017). "China challenging U.S. dollar by pricing oil in yuan", **Digital Journal**, 29 Oct 2017.
- IMF. (2018). **World Economic Outlook, April 2018; Cyclical Upswing, Structural Change**, Chapter 1.
- Kindleberger, Charles. (2003). "The Rise of Free Trade in Western Europe", in **International Political Economy**, ed. by Frieden, Jeffrey, 4th ed. London: Routledge, p. 73-90
- Kirshner, Jonathan. (2009). "Realist political economy: traditions themes and contemporary challenges", in **Routledge Handbook of International Political Economy**, ed. by Blyth, Mark, 1st edn. (New York: Routledge, 2009), p. 36-48
- Krasner, Stephan. (1982). "Structural Causes and Regime Consequences: Regimes as Intervening Variables". **International Organization**, 36 (2), 185-205.
- Kremlin. Ru. (2015). Draft law to ratify agreement on cooperation in organising an integrated currency market in the CIS submitted to State Duma for ratification, 28 August 2015, URL: <http://en.kremlin.ru/acts/news/50190>
- Layne, Cristopher. (2012). "This Time It's Real: The End of Unipolarity and the "Pax Americana", **International Studies Quarterly**, Vol. 56, No. 1 (March 2012), pp. 203-213.

- Layne, Cristopher. (2018). "The US–Chinese power shift and the end of the Pax Americana", **International Affairs**, Volume 94, Issue 1, 1 January 2018, Pages 89–111.
- McMaken, Ryan. (2017). "Trump's China-Sanctions Madness Imperils the Dollar", **Mises Institute**, 19 Sep 2017.
- Mohsin Saleha and John, Arit. (2017). "Mnuchin Threatens More Sanctions on China Over North Korea", **Bloomberg**, 12 Sep 2017.
- NSS (2017) **National Security Strategy of the United States**, White House, Washington, DC.
- NBCnews. (2018). "Administration announces \$12 billion in aid to farmers hurt by Trump's trade war", 25 Jul 2018.
- NDS. (2018). **National Defense Strategy of the United States of America**, Washington, DC.
- NPR. (2018). **Nuclear Posture Review, Department of Defense of the United States**, January 2018.
- Odintsov, Vladimir. (2015). "The Global De-dollarization and the US Policies", **New Eastern Outlook**, 2 Feb 2015.
- Rickards, James. (2018). "the U.S. Dollar: A Victim of Its Own Success", **Daily Reckoning**, 17 July 2018.
- Russia Today. (2017a). "Russia's banking system has SWIFT alternative ready", 23 March 2017, <https://www.rt.com/business/382017-russia-swift-central-bank/>
- Russia Today. (2017b). "Russia & China to extend currency swap agreement to lessen dollar dependence", 31 Oct 2017, URL: <https://www.rt.com/business/408305-russia-china-currency-swap/>
- Russia Today. (2018). "the great dollar dump: Russia liquidates US Treasury holdings", 18 Jul 2018.
- Strange, Susan. (1997). **Casino Capitalism**. Manchester: Manchester University Press.
- UNCTAD. (2015). **World Investment Report, Reforming International Investment Governance**, UNCTAD website, (September 17, 2015)